فهرست

[مقدمه 2](#_Toc102899887)

[معانی ریبه 2](#_Toc102899888)

[دلیل دوم ریبه: آیه فلاتخضعن 3](#_Toc102899889)

[نکته اول: عدم اختصاص آیه به نساء النبی 4](#_Toc102899890)

[نکته دوم: واژه خضوع 4](#_Toc102899891)

[نکته سوم: واژه طمع 6](#_Toc102899892)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه / نکاح

# مقدمه

عرض شد که در باب نظر دو قاعده وجود دارد: یک قاعده حرمت نظر با التذاذ یا قصد التذاذ و دیگری قاعده حرمت نظر با ریبه. این قاعده به این معناست که اگر نگاه به شخصی اعم از محرم و نامحرم و اعم از همه آن مواردی که برای نگاه متصور است اگر این نگاه با التذاذ یا قصد التذاذ همراه شد یا اینکه با ریبه همراه شد حرام است ولو مورد از موارد استثنای از حرمت نظر باشد و کسی به جواز نظر در آنجا قائل باشد. این دو قاعده از قواعد مهم در باب روابط با جنس مخالف یا موافق و ارتباطات با دیگران است. در قاعده اول مفصل بحث کردیم و بعد وارد قاعده دوم شدیم. آنچه در باب قاعده دوم گفتیم چند محور بوده که اشاره‌وار عرض می‌کنیم تا به دلیل دوم برسیم.

# معانی ریبه

در مقدمه قاعده دوم به گمانم هشت یا نه یا ده نکته را ذکر کردیم و نسبت این قاعده با قاعده قبل و مسائل مختلف در مقدمه بیان شد. حدود نه نکته در بحث‌های مقدماتی ورود به‌قاعده حرمت نظر با ریبه اشاره شد. از جمله این بحث مطرح شد که در مقدمات مفهوم ریبه که در کلمات فقها از متقدمین و متأخرین آمده به چه معناست؟ اینجا گفته شد مهم‌ترین معانی که برای ریبه ذکر شده سه تاست:

1. خطور صحنه‌های جنسی با نامحرم و کسی که منظور الیه است و تصورات ارتباطات نامشروع با کسی که به او نگاه می‌کند در ذهنش نقش ببندد.
2. این خطور قوی‌تر شود و به میل و تمایل برقراری ارتباط نامشروع برسد.
3. از این هم بالاتر برود و نگرانی عقلایی پیدا شود که عمل هم انجام شود و خوف از وقوع در حرام هم پیدا شود.

تقریباً اینها به نحو مترتب متصور است درجایی که نظر به دیگری انجام می‌شود. نظری که همراه با آن تصورات اعمال نامشروع پیدا می‌شود این معنای اول است.

سؤال: مرتبه اول بهتر نیست؟

جواب: نه معناست. مراحل وجود دارد اما در مقام اصطلاح سه معناست. برخی گفته‌اند مقصود از ریبه خطورات عمل محرم است.

برخی گفته‌اند مقصود میل به محرم مع المنظور الیه است و بعضی گفته‌اند مقصود خوف از وقوع در حرام با منظور الیه است. این سه معناست ولی واقع مسئله این است که این سه مرحله مترتب است. لذا اگر کسی گفت حرام مرتبه نازله و معنای اول است خواه‌ناخواه باید بگوید بعدی‌ها هم حرام است. یا معنا را عام می‌گیرد که آنها را در برمی‌گیرد یا به فحوا و اولویت شامل آنها می‌شود. اگر کسی گفت نگاه با تصورات جنسی مع المنظور الیه حرام است دوتای دیگر را هم باید بگوید حرام است. ولی اگر کسی دو را گفت لازم نیست اولی را بگوید یا سه را گفت لازم نیست دوم و اول را تحریم کند. این نسبت معانی است.

این مقدمات این بحث بود که نه نکته بیان شد و مهم‌ترینش سه معنا و رابطه معانی بود. اقوال را هم گفته بودیم. مثلاً معنای سوم را شهید در مسالک و صاحب جواهر و صاحب عروه همین را گفته. مرحوم سید هم می‌فرماید خوف الوقوع فی الحرام مع المنظور الیه. این در این کلمات است ولی دو معنایی که اخف و اعم است در بعضی کلمات آمده است. به‌عنوان‌مثال معنای قبلی که میل الی محرم باشد به کشف اللثام نسبت داده شده است و خود شیخ هم فقط معنای شدیدتر که خوف وقوع فی الحرام باشد را نمی‌فرمایند و به نحوی میل را هم می‌گویند. شاید از بعضی کلمات شیخ استفاده شود که هر سه معنا حرام است. ادنی مرتبه هم حرام است. جایی که نگاه می‌کند همراه با تصور گناه با منظور الیه هم حرام است.

# دلیل دوم ریبه: آیه فلا تخضعن

بعد وارد ادله شدیم که دلیل اول ادله لبیه بود که تقریرات متفاوتی داشت که اجماع و مذاق و ارتکاز متشرعه است که اجمالاً بحث شد. دلیل دوم را در جلسات سابق شروع کردیم و آن چیزی بود که در کلمات آقای شبیری آمده بود و آن آیه شریفه ۳۲ سوره احزاب است: ﴿**فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ**﴾[[1]](#footnote-1) این آیه شریفه که در سوره احزاب وارد شده خطاب به زنان پیامبر است و خطاب به آنها می‌گوید شما مثل سایر زنان نیستید اگر تقوا پیشه کنید. هم در گناه هم در طاعت شما با دیگران تفاوت دارید. آیات قبل یا بعدش می‌فرماید اگر گناه کنید شما عذاب مضاعف دارید اینجا هم می‌فرماید اگر اطاعت خدا کنید بازهم مرتبه شما بالاتر است. این بر اساس نسبت نزدیکی که زنان پیامبر با پیامبر داشتند. این نسبت موجب معرفت بیشتر آنها ازیک‌طرف با احکام می‌شده و از طرف دیگری موجب می‌شده دیگران نگاه خاصی به اینها داشته باشند. به این دو دلیل عذاب و ثواب آنها دو برابر است. به دلیل هم اتصالشان به منبع معرفت الهی و قربشان به پیامبر که موجب مزید معرفت می‌شود و آشنایی بیشتری برای آنها تولید می‌کند و همین‌طور به دلیل اینکه نفوذشان در دیگران و الهام بخشی آنها به دیگران به خاطر قرب به پیامبر بیشتر می‌شود به این دو دلیل ثواب و عذابشان مضاعف است. مترتب بر اینها شده که ﴿**فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ**﴾ حال که این‌طور است یکی از تکالیف مربوط به شما این است که خضوع در قول نکنید تا کسانی که در دلشان مرض است طمعی بورزند و تمایل به معصیت در آنها پیدا شود. گفته شده این آیه شریفه از ادله حرمت نظر با ریبه است اگر خوف وقوع در حرام این خضوع به قول ایجاد می‌کند و یا نیل به حرامی ایجاد می‌کند باید این کار کنار گذاشته شود و از آن پرهیز شود. ما الغاء خصوصیت از خضوع در قول که خصوصیت ندارد می‌کنیم. اگر کسی خضوع در قول او باعث طمع نمی‌شود آن طمع حرام در اثر نگاه پیدا می‌شود آن هم همین‌طور است. با الغاء خصوصیت این آیه دلیل برای حرمت نظر با ریبه می‌شود. این اجمال استدلال به آیه شریفه است که اشاره شده بود.

این استدلال متوقف بر چند مقدمه است که باید آنها را پذیرفت. این مقدمات ضمن مباحثی که عرض خواهیم کرد روشن می‌شود. باید بگوییم ﴿**فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ**﴾ تعلیل یا به‌منزله تعلیل است حرمت را افاده می‌کند اطلاق دارد الغاء خصوصیتش درست است. اینها چند نکته کلیدی است که باید احراز شود تا استدلال به این آیه شریفه تمام شود. برای بررسی مسئله آن‌طور که غالباً در تفسیر آیات از منظر فقهی یا فرا فقهی ذکر می‌کنیم به ترتیب نکاتی را در فهم آیه ذکر خواهیم کرد که عملاً همین مقدمات موردنیاز برای استدلال در ضمن این نکات مطرح خواهد شد.

## نکته اول: عدم اختصاص آیه به نساء النبی

آیا این آیه فقط حکم خاص نساء النبی را بیان می‌کند و از احکام اختصاصی زن‌های پیامبر می‌شود همان‌طور که خود پیامبر احکام اختصاصی دارند زنان پیامبر هم حکم اختصاصی دارند. در این صورت آیه ربطی به بحث ما ندارد. یا اینکه آیه ولو اینکه حکمی را برای زنان پیامبر بیان می‌کند و زنان پیامبر ثواب و عقاب مضاعف هم دارند اما اصل حکم پایه و مشترک بین همه است. این یک سؤال بود. پاسخش را دادیم و بر اساس شواهدی که ذکر شد که دو سه تا بود گفتیم این حکم از اختصاصات نساء النبی نیست بلکه عام است. البته همه احکام عامه برای زنان پیامبر اجر یا عقاب مضاعف دارد. لااقل احکام اجتماعی آنها که قدر متیقن است ثواب و عقاب مضاعف دارد. شاید در احکام فردی هم درجه‌ای از تضاعف باشد. در احکام اجتماعی تضاعف وجود دارد ولی با درجه بیشتری. شاید این باشد. علی‌ای‌حال حکم اختصاص به زنان پیامبر ندارد. ﴿**فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ**﴾ گرچه مترتب بر لستن کاحد من النساء ان اتقیتن شده اما قرائن و شواهدی دارد که این حکم مشترک عامی است که به زنان پیامبر می‌گوید برای شما مؤکد است. ظاهر آیه تأکید و تضاعف است. اما برای شما امر بیشتری برای ثواب و عقاب دارد. این نکته اول است که گفتیم و شواهدش را گفتیم. نتیجه اینکه ازاین‌جهت مقدمات استدلال تمام است.

## نکته دوم: واژه خضوع

نکته دوم واژه خضوع است. خضوع که درجایی به معنای تواضع و فروتنی و پایینی و نرمی می‌آید در این آیه هم به‌کاررفته است و با مناسبات حکم و موضوع و قرائن داخلی گفته شده خضوع به معنای نرمی سخن و همراه شدن سخن با ناز و کرشمه و نرمی و لطافتی است که جاذبه سخن را بیشتر می‌کند. این معنای اولیه خضوع است. خضوع اگر به رفتار و اینها نسبت داده شود یعنی فروتنی و تواضع و اگر وصف قول شود یعنی لطافت و نرمی در قول. لذا خضوع در قول که مورد نهی در آیه قرارگرفته است به معنای نرمی و ملاطفت و کرشمه و امثال اینها می‌آید. منتهی همین خضوع در قول اعم است از خضوعی که حالت شهوانی داشته باشد و یا ظرافت‌ها و زیبایی‌های صوتی داشته باشد. معنای خضوع در قول در ذات خودش اعم است یعنی کیفیت سخن ظریف باشد و نوعی جذابیت داشته باشد و اعم است از اینکه مثیر شهوت باشد یا اینکه سخن نرم و ملایمی دارد کیفیت سخنش از ملایمتی برخوردار است. معنای اولیه‌اش اعم است. درواقع هر سخنی که برآمده از دستگاه خاصی است که در انسان‌ها وجود دارد این ازلحاظ خشونت و لطافت درجات دارد. برخی صحبت‌ها خشن و تند است برخی نرم‌تر است. درجاتی دارد. درجایی می‌گویند این خشن است و در درجاتی می‌گویند این لطافت و ظرافت دارد و نازکی دارد. این همان اصل معنا است که نازکی و لطافت در مقابل خشونت و غلظت در کیفیت صوت است. این معنا ویژگی خاصی در کیفیت آواهای صوتی است که تقسیم به لطیف و نرم و به تند و غلیظ و خشن می‌شود. این معنا اینجا مقصود نیست.

معنای دوم اینجا مقصود است یعنی نرمی و لطافتی که به نحوی با قوای شهوانی و غرایض شهوانی در ارتباط است. عمدتاً هم در خانم‌ها نسبت به مردها متصور است. در غیر اینها هم ممکن است متصور باشد که کم‌تر است. بنابراین عرض دوم ما در تفسیر آیه این است که اولاً خضوع در قول است نه در رفتار و اینها که تواضع و فروتنی است. دوم اینکه خضوع در اینجا خضوع در کیفیت سخن است و کار به محتوا ندارد. چه می‌گوید مقصود نیست بلکه چگونه می‌گوید مراد است. سوم اینکه خضوع به‌عنوان وصفی برای کیفیت کلام این دو معنا دارد: یک معنا عام است یعنی سخنان نرم و سخنانی که کیفیت آنها نرم و ملاطفت‌آمیز است نه غلیظ و خشن اعم از اینکه شهوی باشد یا نه. معنای دوم آواهای صوتی که دارای کیفیت نرمی است که به نحوی با قوای شهوانی در ارتباط است و آنها را برمی‌انگیزد. اینجا مراد دومی است به قرائن مناسبات حکم و موضوع نه مطلق اینکه کلامتان نرم نباشد و الا غالب صحبت زن‌ها نسبت به مردها از نوعی نرمی برخوردار است. متفاوت با آوای صوتی مرد است. این مقصود نیست. متعلق حکم هم قرار نمی‌گیرد و یا اینکه تسهیلش اقتضا می‌کند مورد حکم نباشد. اینها قرائن واضحی است که اینجا مراد خضوع شهوت‌انگیز است که معنای دوم است.

سؤال: لطافت عارضی است

جواب: بله لطافت عارضی که با علم و اختیار آن را به وجود می‌آورد. لطافت طبیعی در نحوه سخن زن‌ها علی العموم هست که مقصود نیست. این تلطیف ثانوی است که می‌خواهد نوعی زیبایی سخن را نشان دهد. زیبایی که غیر از چیزهای عادی هنری است. این هم مطلب دوم. بنابراین خضوعی که مورد نهی قرار گرفته به معنای لطافت ثانوی و مضاعف در سخن زن است که به نحوی شهوت را برمی‌انگیزد. پس مقصود مطلق خضوع در صدای زنان نیست که حالت طبیعی است و همین‌طور مقصود محتوای سخن نیست بلکه کیفیت آوا و صوت است.

سؤال: شاید معنای عامش برای جنس مخالف شهوت برانگیز است می‌خواهد بگوید در مواجهه با نامحرم کمی با صدای بم صحبت کن تا شهوت برنیانگیزد.

جواب: یعنی شکل عادی سخن را تغییر دهید. این احتمال آیه است ولی خلاف ظاهر است. ظاهرش این است که سخنی که به‌طور خاص با ناز و کرشمه همراهش می‌کند. ظاهرش این است و این هم احتمال هست ولی بعید. است قرائن داخلی و خارجی داریم که آن مقصود نیست. پس در مطلب دوم چند مطلب را عرض کردیم:

1. خضوع کار به محتوا و مضمون را ندارد. در مقابل آن احتمال که گفته شود حتی محتوا را هم می‌گیرد.
2. خضوع در اینجا نرمی عام در سخن زن نیست که به‌طور طبیعی تفاوت با مرد دارد بلکه نرمی مضاعفی است که به‌طور ویژه حالت شهوانی پیدا می‌کند. این مقصود است. گرچه احتمال مقابلش هم هست. ولی ظاهر آیه این دو نکته در مفهوم خضوع است. این هم مطلب دوم.

سؤال: برخی عواملی که عارض می‌شود مثل سرماخوردگی اینها را هم شامل می‌شود؟

جواب: چیزهای طبیعی را نمی‌گیرد. ظاهرش جیزهایی است که با عنایت لطافتی را ایجاد می‌کند. انصرافش به همین است. بیش از این جیزهایی را نمی‌گیرد. چیزهای فرا طبیعی که خود او در سخن و کیفیت آن اعمال می‌کند.

## نکته سوم: واژه طمع

یطمع به چه معناست؟ واژه و تعبیر طمع در آیه شریفه آمده است. ﴿**فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ**﴾ طمع به چه معناست؟ می‌گوید شما زنان پیامبر لطافت و نرمی خاص را در سخن اعمال نکنید زیرا موجب می‌شود آنان که در دل آنها مرض است طمع بورزند. طمع به چه معناست؟ طمع طبعاً یکی از کیفیات نفسانی است. یکی از احوال عارضه بر نفس است که عبارت است از طمع. این طمع به چه معناست؟ این طمع به‌عنوان شاخص خضوع و نتیجه خضوع است و به یک معنا شاید تعلیل باشد. لذا نقش مهمی دارد که تشخیص دهیم مفهوم طمع در آیه چیست؟

طبق آنچه در کتاب التحقیق در کتب اصلی لغت بحث شده طمع را نقل می‌کنیم. در اینجا نقل شده اولین قولی که در مفهوم‌شناسی طمع نقل شده از مصباح اللغه است. طمع فی الشیء طمعا و طماعا و طماعیتا فهو طمع و طامع و یتعدی بالهمزه و یقال اطمعته و اکثر ما یستعمل فیما یقرب حصوله. علاقه به چیزی و دل‌بستگی به چیزی با قید به اینکه یقرب حصوله باشد. طمع یعنی تمایل به وقوع چیزی که حصول آن در دسترس است. نه آمال و آرزوهای دور. فیما یقرب حصوله و قد یستعمل فی العمل. گاهی هم معنای عام‌تر به کار می‌رود. طمع و آرزو دارد که مریخ را ببیند. آرزویی دور از دسترس. معنای اول ما یقرب حصوله بود. این در کلام مصباح است. قول دوم که نقل شد از مقاییس اللغه است. آنجا دارد اصل واحد صحیح یدل علی رجاء فی القلب قوی فی الشیء. امید به حصول چیزی البته قید قوی دارد. رجاء قوی و نیرومندی دارد. از امیدهای عادی متعارف نیست بلکه امید جدی قوی است. تفاوتش با مصباح این است که در آنجا داشت ما یقرب حصوله طمع آرزویی است که در دسترس و نزدیک است ولی در اینجا آرزوی قوی است. ممکن است کسی بگوید این دو بر هم منطبق است. نزدیک یعنی قوی است. ممکن است بگوییم من وجه است قوی ممکن است نزدیک نباشد. قوی اعم است از نزدیک. دو احتمال در قوی است بنا بر یکی همان یقرب حصوله است و بنا بر احتمال دیگر رابطه من وجه دارد قوی الوجود و قریب الحصول من وجه است.

سؤال: همان شوق مؤکد است؟

جواب: بله. شوق مؤکد می‌شود.

در صحاح هم دارد که طمع فی الشیء طمعا فهو طمع و اطمعه فیه غیره و یقال بالتعجب. نقل چهارم هم از مفردات است که طبعاً سمت آن به اجتهاد در لغت است. در لغت هرچه کتابی پیدا شود که اجتهاد خود محقق لغت و لغت‌شناس در آن کمتر باشد و فقط موارد استعمال را نقل کند بیشتر می‌شود اعتماد کرد. هرچه این‌طرف‌تر می‌آییم که صاحبان کتب تحقیق خود را آورده‌اند اعتبار آن کمتر می‌شود. مفردات هم این‌طور است. الطمع نزوع النفس الی الشیء شهوتا له. معلوم است تفسیر خود را از آیه آورده. کشش به شیئی از باب تمایلی که به آن دارد. نیل شدید به چیزی که بر اساس آن علاقه در او پیدا می‌شود. این چند چیزی بود که در لغت بود و تکمیلش فردا ان‌شاءالله.

1. سوره احزاب آیه 32 [↑](#footnote-ref-1)